

اشعار تازه‌یاب از شاعران دوره قاجار با استناد به نشریات آن عصر

(مقاله سوم، اشعار نویافته از محمدعلی عبرت)

شیرین فراهانی

| ۲۹۵ - ۳۱۰ |

۲۹۵

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴



چکیده: محمدعلی عبرت نائینی از شاعران و خوشنویسان معروف اواخر عهد قاجار است که از او دیوان شعری برجای مانده است. در برخی نشریات دوره قاجار، اشعاری با امضای محمدعلی عبرت به دست آمده است که در دیوانش درج نشده‌اند. مقاله پیش رو، متن کامل این اشعار تازه‌یاب را پیش روی مخاطبان می‌نهد.

کلیدواژه‌ها: شعر، شعر دوره مشروطه، شعر نویافته، محمدعلی عبرت.

Newly Discovered Poems from Qajar-Era Poets in Contemporary Periodicals (3)

Previously Unpublished Poems by Muhammad-Ali Ebrat

Shirin Farahani

Abstract: Muhammad-Ali Ebrat Naini was a renowned poet and calligrapher of the late Qajar period, from whom a *divān* of poetry survives. However, several poems signed with his name have been found in Qajar-era periodicals that are not included in his published *divān*. The present article provides the full text of these newly discovered poems for scholarly and literary audiences.

Keywords: poetry, Constitutional era poetry, newly discovered poems, Muhammad-Ali Ebrat.



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی

همان گونه که در مقاله دوم اشاره شد، این مقاله به اشعار تازه یاب از محمدعلی عبرت نائینی اختصاص دارد.

محمدعلی مصاحبی نائینی، متخلص به عبرت (۱۲۸۵ق - ۱۳۶۴ق) از شاعران و خوشنویسان نام آشنای سده سیزدهم و چهاردهم هجری ایران است. دیوان اشعار او بالغ بر ۵۰۰۰ بیت شامل قصیده، غزل، مثنوی، مسمط، ترجیع بند، ماده تاریخ، قطعه و رباعی است. به کارگیری واژه‌هایی مانند ساقی، شاهد، میخانه، می و دیگر اصطلاحات عرفانی در دیوان وی، نشان از اعتقادات عرفانی او دارد. مثنوی‌ها و مسمط‌های او نیز عموماً به اهل بیت مرتبط است و به طور کلی می‌توان گفت اشعار مندرج در دیوان او رنگ و بوی اجتماع و سیاست ندارند. از دیگر سو، مضمون اشعار نویافته محمدعلی عبرت بسیار متفاوت با آنچه در دیوانش آمده، است؛ به دیگر سخن، موضوع اکثر اشعار تازه یاب عبرت، وطن و وطن دوستی، روسیه ستیزی، تمجید از مجلس شورای ملی و مضامینی از این دست است که در شعر دوره مشروطیت به وفور دیده می‌شوند. این امر این تردید را در پی دارد که آیا محمدعلی عبرت مذکور، همان محمدعلی مصاحب نائینی، متخلص به عبرت است یا خیر؟ از دیگر سو، قرآینی وجود دارند که این احتمال را که این اشعار تازه یاب از عبرت نائینی است تقویت می‌کنند:

۱- با توجه به شهرت محمدعلی عبرت نائینی، چنانچه شاعر دیگری با نام مشابه در آن دوره وجود می‌داشت، دست‌اندرکاران نشریاتی که اشعار او را به چاپ می‌رساندند، طبیعتاً به این تشابه اسمی اشاره می‌کردند؛ حال آنکه در هیچ‌یک از سه نشریه‌ای که اشعاری را از عبرت منتشر کرده‌اند، به چنین نکته‌ای اشاره نشده است.

۲- در نشریه (امغان، اشعاری با امضای «عبرت» (فاقد نام کوچک) آمده است که تمام آن‌ها در دیوان عبرت نائینی ضبط شده‌اند و همین امر، یعنی صرفاً اشاره به تخلص شاعر، مؤید شهرت بسیار عبرت نائینی در روزگار خودش است.

۳- شاعر دیگری به نام محمدعلی رحیمی، متخلص به عبرت سیستانی نیز در همان دوره می‌زیسته است، اما اشعار نویافته در دو کتاب به جا مانده از عبرت سیستانی، یعنی دیوان قصاید عبرت سیستانی و دیوان غزلیات عبرت سیستانی نیامده‌اند.

۴- مهم‌تر از همه اینکه، سندی یافت شده است که نشان می‌دهد عبرت نائینی در موضوعات سیاسی و اجتماعی نیز شعر می‌سروده است: عبدالحسین حائری در جلد بیست و یکم فهرست

نسخه‌های خطی کتابخانه مجلس شورای ملی، اثری با عنوان اشعار پراکنده به قلم موثق لشکر و فرزندش معرفی می‌کند که دربردارنده اشعاری از برخی شاعران اواخر عهد قاجار، از جمله ایرج میرزا، محمدتقی بهار، ناصح الممالک، صادق بروجردی و... است. در همین معرفی به قصیده‌ای با عنوان «تاریخ افتتاح پارلمان» اشاره شده است که سروده محمدعلی عبرت است (حائری، ۲۵۳۷: ۲۱۰). ابیات آغازین شعر مذکور بدین قرار است:

گشوده یزدان بر روی ملت ایران	در سعادت از افتتاح پارلمان
مقام و منزل ارباب مشورت گردید	دوباره مجلس شورای ملی ایران
هلا بشارت کز افتتاح مجلس گشت	به روی ملت بگشوده باب امن و امان
هلا بشارت کامروز مجلس شوری	گشود باب سعادت به روی پیر و جوان...

(موثق لشکر: ۱۷۸-۱۸۲)^۱

اما اینکه چرا اشعار این چنینی عبرت نائینی در دیوانش ثبت نشده‌اند، موضوعی است که از چهارچوب مقاله پیش رو خارج است؛ عجالتاً می‌توان گفت که محتمل است عبرت این اشعار نویافته را زمانی سروده باشد که هنوز حال و هوای غالب شعر خود را به دست نیاورده بوده و در مضامین رایج روز نیز مشغول طبع‌آزمایی بوده؛ یا شاید نظر به اینکه بین عموم مردم به عنوان شاعر عارف مسلک شناخته می‌شده، یک‌دستی اشعار دیوان خود را با ثبت اشعار سیاسی به هم نریخته است.

از دیوان عبرت پنج چاپ در دست است؛ دو چاپ یکم و دوم با عنوان دیوان عبرت، به صورت سنگی، به خط خود شاعر و به اهتمام محمدعلی ناصح، به ترتیب در سال‌های ۱۳۱۳ش و ۱۳۱۵ش چاپ شده‌اند؛ این اثر بعدها با نام دیوان عبرت نائینی، با خط و تصحیح حسین مظلوم، متخلص به کی‌فر در سال ۱۳۴۵ش به سرمایه کتابفروشی سنایی چاپ و منتشر شده است؛ سپس با عنوان دیوان کامل عبرت نائینی و با تصحیح مجتبی برزآبادی فراهانی، در سال ۱۳۷۶ به همت انتشارات سنایی به چاپ رسیده است و دیگر بار با نام دیوان عبرت نائینی، مصحح مهدی آصفی، در سال ۱۳۸۸ توسط انتشارات جمهوری انتشار یافته است. جز دیوان، سه تذکره به نام‌های مدینه‌الادب، نامه فرهنگیان و تذکره انجمن قدس از عبرت به جا مانده است که هر یک از آن‌ها دربردارنده شرح احوال و نمونه آثار برخی از شعرای دوره قاجار است.

۱. صفحات کتاب اشعار پراکنده، همان‌طور که عبدالحسین حائری نیز اشاره کرده است، دچار پراکندگی است، اما به هر روی، شعر عبرت نائینی در صفحاتی که اشاره شد، ثبت شده است.

تذکره مدینه‌الادب در سه جلد و در سال ۱۳۷۶ و تذکره نامه فرهنگیان در سال ۱۳۷۷ در انتشارات کتابخانه، موزه و مرکز اسناد مجلس شورای اسلامی به صورت چاپ عکسی منتشر شدند؛ تذکره انجمن قدس نیز با تصحیح و پژوهش ابوالفضل مرادی، توسط انتشارات مسجد مقدس جمکران در سال ۱۳۸۷ چاپ شده است. در هر یک از این تذکرها، بخشی به اشعار خود عبرت اختصاص یافته است.

از محمدعلی عبرت هفت شعر تازه به دست آمده است که هیچ یک از آن‌ها در دیوان و تذکروهایی که از وی به جا مانده، ثبت نشده‌اند. از این تعداد، پنج شعر در استقلال ایران، یک شعر در ایران نو و یک شعر در جنگل به چاپ رسیده‌اند. شعر نخست در سال ۱۳۲۸ق، در استقلال ایران (س ۱، ش ۱۹، ص ۳) مندرج است:

نرفته است برون تا ز دست کار وطن	کنید فکری ملت، به حال زار وطن
برای حفظ وطن سخت پا بیفشارید	نرفته است برون تا ز دست کار وطن
ز دستبرد اجانب گرش نه حفظ کنید	شوید عاقبت کار شرمسار وطن
اگر شما را حس وطن پرستی هست	کنید جان پی حفظ وطن نثار وطن
برای ما شرف و اقتدار کی ماند	اگر بکاهد یک ذره ز اقتدار وطن؟
ز جان به راه وطن بگذرد به آسانی	کسی که از دل و جان هست خواستار وطن
برای حفظ وطن کوششی کنید که هست	به مردمان وطن خواه افتخار وطن
به دشمنان وطن اعتماد نتوان کرد	که این گروه نگردند دوستدار وطن
چگونه غیرت اهل وطن پسندد این	که جای گیرند اغیار در کنار وطن؟
هزار حيله کند مدعی به این اقمید	که در کنار وی آید مگر نگار وطن
مدام مکر کند از دسیسه کاری ما	به کار اهل وطن خصم نابه کار وطن
چه روی داده مگر باز عندلیبان را	که جای زاغ و زغن گشته لاله زار وطن؟
نمود اهل وطن را به مشکلات دچار	دسیسه کاری و تزویر هم جوار وطن
ز سست عنصری ما و سختگیری روس	شده ست تیره تر از شام روزگار وطن
کند مداخله در کار مملکت روسی	مگر به دست وی افتاده اختیار وطن؟
یکی بگوید آخر به اولیای امور	که ای به دست شما چشم انتظار وطن،
چنین که راحت بنشسته‌اید پنداری	خبر ندارید از رنج بی شمار وطن
مگر نیاید برگوشتان ز شش جانب	فغان اهل وطن، ناله های زار وطن؟
ازین مداخله روس و این سکوت شما	مسلم است که گردد خزان بهار وطن

نشسته‌اید شما ساکت این قدر تاروس
خدای را نگذارید بیش ازین مانند
زبان اهل وطن خامه من است و همی
که بر دیار وطن دست آن زمان یابی
ثمر نخواهی چید از نهال ملک اگر
در اشتباه فکنده ست مر تو را گویا
هنوز حس وطن دوستی و قومیت
به تاروپود تن و جان ما وطن خواهان
کمی ز خاک وطن را نمی دهیم به غیر
همیشه باید از اهتمام ما ملت
کند مداخله هر ساعتی به کار وطن
جنود دشمن بدخواه در حصار وطن
بگویم این را واضح به هم جوار وطن
که می‌نماید دیار در دیار وطن
به جای آب رود خون ز جویبار وطن
سکوت ملت مظلوم بردبار وطن
بود به جان جوانان نامدار وطن
هماره دارد پیوند پودوتار وطن
اگر به باد رود فی‌المثل غبار وطن
به گرد نقطه مجلس بود مدار وطن

شعر دوم، دو بار در استقلال ایران منتشر شده است؛ بار نخست در سال یکم، شماره بیست و نهم، صفحه دوم و بار دیگر در سال دوم، شماره چهل و ششم، صفحه دوم:

باز فتادم به خیال وطن
می‌کشدم در خط دیوانگی
حال کنونی وطن خوب نیست
فقر و فلاکت به نهایت رسید
عزت ما هم وطنان، می‌رود
دوست‌نما دشمن ناموس ما
متصل از دست تعدی روس
آه که از باد خزان نفاق
نیست دگر حال سخن گفتنم

شد دلم آشفته چو حال وطن
عاقبت کار خیال وطن
تا چه شود باز مال وطن؟
رفت ز کف مال و منال وطن
گر برود عزّ و جلال وطن
گشته کنون وزر و وبال وطن
هست پر آشوب شمال وطن
گشت خزان سبز نهال وطن
بس که ملولم ز ملال وطن

خیز و سرود وطنی گوش کن

هرچه جز این است فراموش کن

ای وطن، ای مایه اقبال من
نیست به غیر از تو مرا چشمداشت
تا تو بدین محنت و رنج اندری
جز تو نخواهم ز تو چیز دگر

خوش به خیالت همه دم حال من
هست به تو عزت و اقبال من
هست پریشان ز تو احوال من
زانکه تویی غایت آمال من

۳۰۰

آینه پژوهش | ۲۱۱
سال ۳۶ | شماره ۱
فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

ز آب و هوای تو شدم تربیت
گر تو شوی خرم و فرخنده فال
مونس جانم همه دم نام توست
جز به مرادت نکنم هیچ کار
نقش کند نام تو را بر زمین
ضم شده با مهر تو صلصال من
خرم و فرخنده شود فال من
در تو بود روز و شب اقوال من
چون به تو راجع بود افعال من
خون که رود ز اکحل و قیفال من

ای به ولای تو مرا جان به تن

وای به من گر روی از دست من

ای وکلا، ای وزرا، همتی
رحمتی ای کارکنان وطن
روس به ناموس وطن رخنه کرد
آمده در خانه ما اجنبی
حسن وطن دوستی ات گر که نیست
از قبل روس به ما می رسد
می کند آشوب به پا در وطن
دولت روس از چه تعدی کند
بین ملل هست حقوقی اگر
می رود از دست وطن؛ غیرتی
بر وطن و اهل وطن رحمتی
همتی ای اهل وطن، همتی
نیست دگر بدتر ازین ذلتی
نیست تو را پیش ملل عزتی
هر نفسی صدمه ای و زحمتی
دولت همسایه ز خوش فطرتی
این همه اندر حق یک ملت؟
از چه رعایت نکند دولتی؟

ای وکلا، کار وطن سخت شد

ای وزرا، مملکت از دست شد

بی شرف ار زآنکه کنی زندگی
چند کنی زندگی بی شرف؟
تا به کی این پستی و دون همتی؟
بند ز پا بگسل و آزاد باش
در ره حفظ وطن اقدام کن
جان بده اندر ره حفظ وطن
تا نکنند اهل وطن اتفاق
عاقبت الامر نهد از نفاق
ما که چنینیم، کجا می نهد
نیست تو را قدر و برانزندی
مرگ بود بهتر ازین زندگی
تا به کی این حلم و سرافکنی؟
از غم رقیّت و از بندگی
تا نکنی خجالت و شرمندگی
تا بچشی لذت پائیندگی
نیستشان رتبه ارزندگی
مجمع ما رو به پراکندگی
طالع ما روی به فرخندگی؟

مسلک ما گر که نگردد یکی

می رود از دست وطن بی شکی

موطن ما جایگه روس شد
خوابگه پاک‌نیاکان ما
دشمنی روس به ایرانیان
وه که وطن را ز تعدی روس
بار دگر یوسف مصر وطن
آه که از این‌همه خون ریختن
ما به امیدی که وطن بعد ازین
عاقبت الامر ترقی ما
باید اگر ما به نفاق اندریم

این‌همه هست از ثمرات نفاق
رفع شود چون بکنیم اتفاق

دوست ما دشمن ناموس شد
عرصه فتنه‌گری روس شد
حال دگر واضح و محسوس شد
هتک شرف، رخنه به ناموس شد
در چه غم بهر چه محبوس شد؟
حاصل ما حسرت و افسوس شد
رست ز هر فتنه و محروس شد
رو به تنزل شد و معکوس شد
از خوشی آتیه مأیوس شد

کی تو بچینی ثمر اتحاد؟
بر نخوری از شجر اتحاد
نیست مگر از هنر اتحاد
هست همه از اثر اتحاد
قدرت و جاه و خطر اتحاد
تا نکنی باز در اتحاد
نور ببخشد قمر اتحاد
سنگ سیه از اثر اتحاد
هست اثر مختصر اتحاد

تا وزرمان نکنند اتفاق
رفع نگردد ز میان این نفاق

زان اثری هیچ نیامد پدید
فعل و عمل ملت ازیشان ندید
هیچ به طرز نو و سبک جدید
بر رخ ملت خط حرمان کشید
از خوشی آتیه شد ناامید
رشته امید به‌کلی برید
گفت دلم صبح سعادت دمید

آنچه ز کابینه مرا بود امید
بود همه قول فقط هرچه بود
کار ادارات مرتب نشد
دوره کابینه بحران گذشت
باید اگر حال چنین بگذرد
باید از آسایش و آسودگی
هیئت کابینه چو تشکیل یافت

آه که این صبح بدل شد به شام
هیچ اثر دل ز سعادت ندید
سختی ما بیشتر از پیش شد
ماند وطن در خطرات شدید
گر وزرامان نکنند اهتمام
می رود از دست وطن؛ والسلام

شعر سوم، در همان نشریه، سال یکم، شماره سی و دوم، صفحه سوم درج شده است:

نکو گر خواهی استقبال ایران
بکوش از بهر استقلال ایران
وطن را گر نسازی حفظ امروز
نگردد خوب استقبال ایران
نفاق داخلی کی می گذارد
که خوش گردد دمی احوال ایران؟
ز استقبال ایران چند پرسى؟
ببین حالیه اندر حال ایران
اگر ما متحد بودیم، روسی
نمی افتاد در دنبال ایران
ز بی حسى ما ایرانیان رفت
همه ایرانیان را بی نوا کرد
بدا بر حال ما گر رو به ادبار
بیا تا متفق گردیم باهم
اگر ما متفق باهم نگردیم
قوای ملت اریک جا شود جمع
خلاف دوستی های سلف روس
ز تحمیلات فوق الطاقه روس
به اجناس و متاع خود بسازید
چه دیدید از متاع غیر آخر
کسانی را که ترکیب عناصر
نمی دانم چرا مایل به روسند؟
نمی دانند گویا این لئیمان
دگر از دست این دونان به کلی
کجا این عزت و اجلاشان هست
اگر ایران به دست روس افتد
دریغ از نوجوانانی که گشتند

بکوش از بهر استقلال ایران
نگردد خوب استقبال ایران
که خوش گردد دمی احوال ایران؟
ببین حالیه اندر حال ایران
نمی افتاد در دنبال ایران
تمام ثروت و اموال ایران
تجاوزکاری عمال ایران
نهد زین بیشتر اقبال ایران
که هست این غایت آمال ایران
نمی گردد مبارک فال ایران
بگردد مرتفع اشکال ایران
کنون شد دشمن محتل ایران
بود این فقر و استیصال ایران
اگر خواهید استکمال ایران
نتیجه غیر اضمحلال ایران؟
مرگب گشته از صلصال ایران،
چرا هستند خود دلال ایران؟
که گر روسی شود فعال ایران،
رود بیرون منال و مال ایران
رود گر عزت و اجلال ایران؟
شوند این ناکسان حمال ایران
شهید راه استقلال ایران

گذشت از عمر این مشروطه سالی نشد از پار به امسال ایران
هنوز از این خیالات وطن‌کش بود در کله جهال ایران

چهارمین شعر نویافته عبرت، از سال یکم نشریه مذکور، شماره سی و چهارم، صفحه سوم به دست آمده است:

هر کجا فتنه‌ای ست در ایران ماندن سالدات و قزاقش
بهر امنیّت آمده‌ست، ولی در نقاط مهمّه عسکر او
در شمال وطن ز حق‌شکنی دست او کار می‌کند شب و روز
که نماید فساد در تبریز گاه در رشت می‌کند افساد
سوق عسکر کند به زنجان گاه گاه رحیم خان را برانگیزد
که به داراب‌میرزا بدهد گاه قزاق‌های او گردند
کارهای خلاف قانونش به گمانم به این تجاوزها
حال دیگر رسیده ملت را بیش ازین حالت پذیرایی
ساری و جاری ار بود قانون در بر حکم محکم قانون
پس چرا برخلاف قانون، روس هیچ قانون نمی‌دهد فتوا
که نماید بدون استحقاق تا به کی این اسارت و ذلت؟
اگر او نیست خصم آزادی

روس را مدخلیّت است در آن
موجب فتنه است در ایران
سلب از ما نموده امن و امان
نیک چون بنگری گزیده مکان
آتش فتنه را زند دامن
بهر افساد و فتنه و طغیان
که کند اغتشاش در زنجان
که شرارت کند به لاهیجان
که فرستد سپاه در همدان
تا کند اردبیل را ویران
بهر یغمای خمسه او فرمان
با اراذل رفیق و هم‌دستان
همه مستغنی است از برهان
ندهد هیچ تا ابد پایان
کار بر جان و کارد بر ستخوان
نیستش از برای این مهمان
در میان ملل به یک عنوان،
ملل عالمنند اگر یکسان،
هست مشغول فتنه در ایران؟
هیچ عاقل نمی‌کند اذعان،
کس دخالت به خانه دگران
تا به چند این فلاکت و خسران؟
پس چرا می‌کند به ما این‌سان؟

پیش ازین لاف دوستی می‌زد
لیک این پرده چون که بالا رفت
تا به کی غافلید ای مردم؟
غیر در خانه شما بیدار
کرده آخر کدام قانون حکم
که به ما هرچه می‌رسد از روس
چند باید تجاوزاتش را
انتریک‌های روس نگذارد
ای گروه مدافعین وطن
چه شد آن جوش و آن خروش شما؟
می‌زند هر طرف به آزادی
تا به کی کار ما بود ناله؟
باید اقدام کرد مردانه
چشم پوشیدن از وطن سخت است
چاره‌ای جز دفاع ملی نیست
تا به امروزتان مگر سودی
اتحاد اتحاد ای ملت
اتحادی کنید در این کار
سخت با اتفاق ببرندید
تا مگر ز اتحاد، کشتی ما

او به ایران در آشکار و نهان
گشت یک‌باره دشمنی‌ش عیان
مگر آخر نه‌ایم ما انسان؟
خوش شما را گرفته خواب گران
گفته آخر کدام قانون‌دان،
ما نماییم جمله را کتمان؟
متحمل شد و ببست زبان؟
که بگیریم ما سر و سامان
ای کسان گذشته از سر جان،
چه شد آن حس و غیرت و هیجان؟
غیر در خاک ما چرا جولان؟
تا به کی شغل ما بود افغان؟
که بود آه و ناله کار زنان
دست برداشتن ز جان آسان
از پی دفع شرش از سرمان
گشته حاصل ز روس، غیر زیان؟
اتفاق اتفاق ای یاران
از صغیر و کبیر و خرد و کلان
کمر اتحاد را به میان
به سلامت رهد از این طوفان

شعر بعد، در صفحه سوم از شماره چهل و سوم سال یکم استقلال ایران چاپ شده است:

به جز به قوه ملی و اتحاد رجال
وطن شده‌ست دچار مخاطرات عظیم
فکنده‌اند عداوت میان ما ملت
قشون اجنبی از یک طرف کند افساد
ز بس مداخله در کارهای ما کرده‌ست
ز خاک ما به چه قانون نمی‌رود بیرون؟

نگاهداری ایران بود خیال محال
ز بدسلوکی روس و ز فتنه جهال
معاندین وطن، دشمنان استقلال
مخل داخلی از یک طرف کند اخلال
فکنده است وطن را مدام در زلزال
نموده ما را بهر چه این قدر دنبال؟

کدام قانون این‌گونه حکم کرده که روس خلاف دوستی و نقض اتحاد به ما چرا ز حق‌شکنی دست برنمی‌دارد؟ کند شرارت قزاق او چو در تبریز پلیس را بنمایند حبس کز چه سبب وجود ایشان اسباب هرج‌ومرج شده‌ست عجب‌تر اینکه به هر گوشه‌ای ز کشور ما کنیم ما چو پی قلع‌و‌قمع او اقدام وگر که دولت متبوع ما ازین مطلب بلاتأمل او را جواب خواهد داد مجال کو که به خود ما دمی بپردازیم؟ یقین که عاقبتی بس وخیم خواهد داشت مسلم است که آخر نتیجه خواهد برد به شرط آنکه کنیم اتفاق، ما ملت به اتفاق گراییم و اتحاد کنیم در اتحاد روا نیست یک دقیقه درنگ ز اتحاد بیابیم رفعت و عزت نفاق خانه‌برانداز کرد ملت را ز دست غیر ننالیم ما که در عالم به اتحاد توان رست از حضيض عنا درون خانه ما کرده غیر منزل و ما به دست دشمن این ملک تا بهانه دهیم مسلم است که در مملکت که مشروطه‌ست ولیک باید با اختلاف مسلک نیز علی‌العجاله پی حفظ آب و خاک وطن کنید مقصد خود را تمام حفظ وطن مسلم است که جز اتحاد ما ملت گر اتفاق نماییم، بی‌شک این کشور

به ملک ایران باشد به غیر حق فعال؟ رسیده دشمنی او به منتهای کمال حقوق ما را بهر چه می‌کند پامال؟ ممانعت کند او را پلیس از افعال کنی ممانعت آخر به ما ازین اعمال؟ نمی‌گذارد ایران بود به یک احوال که هست دزدی او باش و رهزنی محتال، پناه می‌دهد او را به خویشان فی‌الحال برای کشف حقیقت ازو نمود سؤال، که این مقصر پلتیکی است بی‌اشکال به ما نمی‌دهد اجحاف هم‌جوار مجال مداخلاتش در ملک ما در استقبال ازین مداخله برعکس آنچه کرده خیال که از نفاق نبینیم جز عقاب و نکال کز اتفاق توان یافت عزت و اجلال در اتفاق روا نیست لحظه‌ای اغفال ز اتفاق بیابیم ثروت و اقبال اسیر فقر و فلاکت، رهین استیصال نفاق ماست که بر ما شده‌ست وزر و وبال به اتفاق توان یافت ره به اوج جلال نشسته‌ایم همه بی‌خیال و فارغ‌بال برای مسلک هستیم در نزاع و جدال یکی نمودن مسلک بود خیال محال شود مقاصد ملت یکی علی‌الاجمال به اتحاد نمایید جمله استعجال که تا رسیم مگر بر امانی و آمال کسی نباشد این مشکلات را حلال مصون شود ز فنا و بری شود ز زوال

یکی به دولت ژاپون بین و دولت روس
چه شد که روس چنین گشت مضمحل در جنگ؟
برای اینکه نبود اتحاد اندر روس
ولیک ملت ژاپن ز پیر تا برنا
به اتفاق نمودند روس را مغلوب
برای ایران این خود بزرگ سرمشقی ست
به هوش باش و بکن اتحاد را پیشه
نمای جهد و نهال نفاق را برکن
به اتفاق چنان جهد کن که در این ملک
تو را بود دو رقیب قوی مواظب کار
گر اتفاق نمودیم و متحد گشتیم
یقین بدان که به رفتارهای ما شب و روز
اگر که باشد کردار ما بدین ترتیب
شوند چیره به ما دشمنان موطن ما
دگر نه عزت خواهیم داشت ما نه شرف
بیان واقعه مصر و هند و ترکستان
نفاق و خودسری و تنبلی و بی حسی
یکی ز حالت بدبختی و مذلتشان
«من آنچه شرط بلاغ است با تو می گویم

شعر ششم از عبرت در ایران نو و در سال ۱۳۲۷ ق (س ۱، ش ۱۲، ص ۲-۳) منتشر شده است:

گرفت پرده چو خورشید معدلت ز جمال
چو تافت نور عدالت، چه جای ظلمت ظلم؟
هزار شکر که حق جا گرفت بر مرکز
شکست رایت ظلم و فساد رایت عدل
ز پایداری ملت به پای دار آمد
کشید رخت به دارالبوار از سر دار
رسول گفته که حب الوطن من الایمان

ز حیث وسعت و جمعیت و بحار و جبال
چه شد که ژاپون غالب به روس شد به قتال؟
کشید عاقبت کار او به اضمحلال
تمام مقصودشان بود حفظ استقلال
به اتحاد بریدند خصم را چنگال
به شرط اینکه همین شیوه را کند دنبال
چو اتحاد نمودی، سپس به خویش بیال
به باغ ملک بکن غرس ز اتحاد نهال
دگر نگردد لفظ نفاق استعمال
که در کمین تو هستند متصل همه سال
شویم ایمن از کید این دو در هر حال
مراقبند دو همسایه از جنوب و شمال
وگر که باشد افعال ما بدین منوال،
کشند ما را اندر سلاسل و اغلال
نه ملک خواهند از بهر ما گذاشت نه مال
بود مرا سندی از برای صدق مقال
ز دست ایشان بیرون نمود مال و منال
بگیر «عبرت» ای ملت حمیده خصال
تو خواه از سخنم پند گیر و خواه ملال»

نگاه دار وطن را به قوّت قانون
یقین بدان که به هر مملکت که قانون نیست
مگر به قوه قانون نگه توانی داشت
تو از فواید قانون نمی شوی آگاه
به اوج عزّ و شرف هیچ ملتی نرسد
به روی کَل ملل دست عدل و قوّت علم
برو به مقتضیات زمانه عالم شو
مگر که علم نجات دهد ز فقر، که جهل
ز لغوگویی و عادات زشت دوری کن
ز روی دقت با دیده حقیقت بین
خدای گفته به قرآن که کلّکم راع
مشو ز مجلس شورا دقیقه ای غافل
سزد که سجده بری آستان مجلس را
به حامیان عدالت مرا کنون سخنی ست
ایا کسی که تو مشروطه را ستاندی باز
ز خون پاک جوانان کنون که شد شاداب
نمای نفی بلد این وطن فروشان را
به نظم مملکت آن که بکوش؛ زآنکه تو را
برای نظم ادارات مملکت شب و روز
به دشمنان وطن دوستی مکن هرگز
نه عصمت است درین قحجگان بی ناموس
بود حرام ترحم بدان گروه که بود
صفات بد به نصیحت شود ازینان دور
به زیر بار عدالت کجا رود ظالم؟
مجوی مردمی از آن که سال های دراز
شوند مردم نااهل تابع قانون
هنوز آینه ملک راست زنگ ظلام
هنوز هم خفقان در مزاج مملکت است

که تا بماند محفوظ از فنا و زوال
بود امید نگهداری اش خیال محال
وگرنه، ملک ز کف می رود به استعجال
مگر به علم که جویی ز علم استدلال
نخوانده درس جدید و نکرده کسب کمال
گشود باب هدا و ببست راه ضلال
که خود نتیجه جهل است این نزاع و جدال
تو را فکنده ز عزّ غنا به ذلّ سؤال
به کسب خلق نکو می بکوش و حسن مقال
بباش ناظر اعمال زمره عمال
تمام راعی یکدیگریم در همه حال
کزو نگاه توان داشت ملک را ز زوال
که هست کعبه مقصود و قبله اقبال
که بازگویم در نزدشان علی الاجمال،
ز مستبد بداندیش موذی محتال،
دوباره گلشن انصاف و کشته آمال،
چراکه بودنشان نیست خالی از اخلال
مراقبند دو همسایه از جنوب و شمال
نمای کوشش و آنی مباش فارغ بال
که این گروه پلیدند و شوم و بدافعال
نه غیرت است درین سفلگان زشت خصال
همی به مذهبشان خون بی گناه حلال
اگر به آب شود پاک تیرگی ز ذغال
مطیع مهدی هادی کجا شود دجال؟
ز مال بیوه زنان گرد کرده مال و منال
اگر که آب بگیرد قرار در غربال
کشید باید بر چهره اش ز تیغ صقال
گشود باید خونش ز اکحل و قیفال

هنوز هستند اعضای فاسد اندر ملک
بکن تو مضمحل این قوم را که تا زین پس
اگر نخواهی این یوسف وطن را باز
به مصر ملک ز کید برادران حسود
بخواه مردم باعلم را و کار بده
ز دست فتنه این ناکسان پناه ببر
ولی عصر، امام زمان، که تیغ و کفش
دو کون را چو به میزان عقل سنجیدم
بدان صفت که ز صورت شناخته شخص
همیشه تا که فزاید نشاط وجه حسن

که از فساد ندارند لحظه ای اغفال
قوای ظلم و ستم رو نهد به اضمحلال
اسیر پنجه گریان آهنین چنگال،
مباش غافل و در پردشان مکن اهمال
مده زمام امور مهم بدین جهال
به دوستان مهین شهریار دشمن مال
ز خصم گیرد جان و به دوست بخشد مال
به نزد همت او بود کمتر از مثقال
بدو شناخته گردد مهیمن متعال
عدوی مجلس باذا قرین رنج و ملال

آخرین شعر از این شاعر در شماره یکم از سال یکم نشریه جنگل و در صفحه چهارم آمده است. با توجه به آنچه در نشریه مذکور آمده است، میرزا محمدعلی عبرت این شعر را در ۱۳۳۶ ق سروده است:

با دیده عبرت بنگر محشر خر بین
هر زینت نیکو که بود زیور خر بین
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
پس مانده ز دانایی و در مرتبه پیشند
این حضرت والی شده، آن حضرت والا است
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
محسوس بود بودند از آتیه مایوس
فردا نبری بهره به جز حسرت و افسوس
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
بشنوز من این نکته، به بیگانه مشو خویش
هشیار شو از مستی و یک لحظه بیندیش
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
گنج است ز ملاک و بود رنج ز فلاح
یک کار به عدلیه اعظم نشد اصلاح
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
بس خون دلش هست به دست آن قدح
با آنکه پر از مردم دانشور ملاست

بستان وطن را همه پر از سر خر بین
هر بی خرد خام ز پستی سوی بالا است
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
معقول نباشد که شوی منکر محسوس
امروز تو را گر که به اغیار تو لا است
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
بیگانه شود خویش اگر گرگ بود میش
تو بی خبری از خود و دزد از پی کالا است
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
محسوس بود بودند از آتیه مایوس
فردا نبری بهره به جز حسرت و افسوس
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
بشنوز من این نکته، به بیگانه مشو خویش
هشیار شو از مستی و یک لحظه بیندیش
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
گنج است ز ملاک و بود رنج ز فلاح
یک کار به عدلیه اعظم نشد اصلاح
این کشور داراست ویا جنگل مولاست؟
بس خون دلش هست به دست آن قدح
با آنکه پر از مردم دانشور ملاست

منابع

تفرشی لشکرنویس، میر سید علی، ملقب به موثق لشکر، اشعار پراکنده، شناسگر رکورد: ۱۸۱۰۳، شماره نسخه: ۵۷/۲۴ فیروز.

حائری، عبدالحسین (امرداد ۲۵۳۷) فهرست کتابخانه مجلس شورای ملی، جلد بیست و یکم، [تهران]، انتشارات کتابخانه [مجلس شورای ملی].

عبرت، محمد علی، استقلال ایران، س ۱، ش ۱۹، ۲۱ جمادی الثانی ۱۳۲۸ ق، ۲۹ ژون ۱۹۱۰ م، ص ۳.

_____، استقلال ایران، س ۱، ش ۲۹، ۴ رجب ۱۳۲۸ ق، ۱۱ ژوئیه ۱۹۱۰ م، ص ۲.

_____، استقلال ایران، س ۱، ش ۳۲، ۷ رجب ۱۳۲۸ ق، ۱۴ ژوئیه ۱۹۱۰ م، ص ۳.

_____، استقلال ایران، س ۱، ش ۳۴، ۱۰ رجب ۱۳۲۸ ق، ۱۷ ژوئیه ۱۹۱۰ م، ص ۳.

_____، استقلال ایران، س ۱، ش ۴۳، ۲۱ رجب ۱۳۲۸ ق، ۲۸ ژوئیه ۱۹۱۰ م، ص ۳.

_____، استقلال ایران، س ۲، ش ۴۶، ۴ شعبان ۱۳۲۹ ق، ۳۰ ژون ۱۹۱۱ م، ص ۲.

_____، ایران نو، س ۱، ش ۱۲، ۲۱ شعبان ۱۳۲۷ ق، ۷ سپتامبر ۱۹۰۹ م، ص ۲.

عبرت، میرزا محمد علی، جنگل، س ۱، ش ۱، ۲ جمادی الاول ۱۳۴۲ ق، ص ۴.

۳۱۰

آینه پژوهش | ۲۱۱

سال ۳۶ | شماره ۱

فروردین و اردیبهشت ۱۴۰۴

پژوهشگاه علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی